



بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت ۱۳۸۴/۷/۱۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرسوم ما در ماه رمضان که عادتاً در جمع مسؤولان دولت ساعتی را مثل امروز هستیم، این است که از نصایح و مواعظ نهج البلاغه استفاده کنیم؛

چون:

- همه‌ی ما به این نصایح احتیاج داریم؛
- بخصوص امثال ما و شما بیشتر از دیگران به نصیحت احتیاج داریم؛

چون:

- هم در باب مسائل شخصی خودمان محتاج نصیحت هستیم –
 - دل خودمان،
 - رابطه‌ی قلبی خودمان با خدا،
 - حفظ خشوع و تواضعی که لازمه‌ی سلوک صحیح در راه انجام وظیفه است –
- هم از این جهت که وظایف مهمی در اداری کشور بر عهده‌ی هر یک از جمع ما که این جا هستیم، گذاشته شده؛ که فهم منطق علوی در باب مسائل کلان اداری کشور از خلال این مواعظ به دست می‌آید.

درست است که خیلی از اینها مسائل منطقی، تحلیلی و استدلالی است و جاهایی هم در اطرافش بحث شده، اما آنچه را که انسان از لابه‌لای مواعظ و توصیه‌های امیرالمؤمنین میفهمد، گاهی در روح، خیلی عمیق‌تر و اثرگذارتر است از آنچه به صورت استدلالی و تحلیلی بیان میکنند.

لذا درباره‌ی مسائلی که مبتلا به ماست، سالهایی که در جمع مسؤولان دولت بودیم، از مواعظ نهج البلاغه نکاتی را مطرح کردیم و گفتیم؛

امروز هم همین طور است.

من قبل از این که این جملات را بخوانم – که همه‌ی این جملات را هم از فرمان امیرالمؤمنین به مالک اشتر انتخاب کرده‌ام – دو سه نکته‌ی کوتاه را باز تذکراً عرض میکنم:

نکته‌ی اول این که گمان مصونیت از انحراف را مطلقاً در خودمان نباید راه بدهیم؛ یعنی:

- هیچ کس نباید بگوید وضع ما که روشن است و مثلاً در خط صحیح و در خط دین و خدا داریم حرکت میکنیم و منحرف نمیشویم؛
- نه، چنین چیزی نیست.
- امکان لغزش و انحراف از خط مستقیم برای همه هست و همه هم وسیله‌ی اجتناب از این انحراف را دارند؛ یعنی این طور نیست که یک سرنوشت قطعی و حتمی وجود داشته باشد تا ما بگوییم هر کس در این راه حرکت میکند، ناگزیر باید لغزش پیدا کند؛
-
-
- نه،:

- انسان میتواند بدون لغزش و انحراف راه را ادامه دهد.
- اما مصونیت از انحراف هم تضمینی نیست که انسان بگوید ما که دیگر منحرف نمیشویم؛
- بنابراین:
 - خاطر جمع سر را روی بالش نرمی بگذارد
 - و از حال خودش غافل شود.
- هیچ کدام از این دو طرف قضیه نباید مورد بی توجهی قرار بگیرد.

وسیله‌ی عدم انحراف و پرهیز از انحراف چیست؟

- مراقبت از خود.
- باید مراقب بود.
 - اگر از خود مراقبت کنیم، منحرف نمیشویم.
 - اگر از خود مراقبت نکنیم،
- یا از ناحیه‌ی سستی و ضعف در پایه‌ها و مبانی عقیدتی انحراف به انسان روی می‌آورد،
- یا از ناحیه‌ی شهوات به انسان روی می‌آورد.

حتی کسانی که پایه‌ها و مبانی اعتقادی آنها محکم است:

- شهوات نفسانی بر نگاه و بینش عقلی درست و عمیق نسبت به خط و راه و هدف غلبه می‌یابد
- و انسان را منحرف میکند؛ که ما مواردش را دیدیم.

در این خصوص چند آیه در قرآن هست،

✚ اما این آیه که در مورد قضیه‌ی اُحد است، خیلی انسان را تکان میدهد. **میفرماید: «ان الذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزّلمهم الشیطان**

بعض ما کسبوا؛ یعنی کسانی که:

- در ماجرای اُحد دچار آن لغزش خسارت بار شدند
- و از میدان جنگ رو برگرداندند
- و این همه خسارت بر نیروی نورسته‌ی اسلام و حکومت اسلامی وارد شد، علتش:
 - «بعض ما کسبوا» بود؛
 - کارهایی بود که قبلاً سر خود آورده بودند.

دل دادن به شهوات و هواهای نفسانی اثرش را این طور جاها ظاهر میکند.

✚ آیه‌ی شریفه‌ی دیگر میفرماید: **به اینها گفته شد انفاق کنید، ولی به تعهد خود عمل نکردند؛ لذا نفاق بر قلب آنها مسلط شد؛ «فا عقبهم نفاقا فی**

قلوبهم الی یوم یلقونہ بما اخلفوا اللّٰه ما وعدوه»؛ یعنی وقتی انسان نسبت به تعهدی که با خدای خود دارد،:

- بیتوجهی نشان داد
- و خلف وعده کرد، نفاق بر قلب او مسلط میشود.

✚ بنابراین اگر ما:

- بیتوجهی کنیم
- و تن به شهوات و هوینها بسپاریم،
- ایمان مغلوب و عقل مغلوب میشود

- و هوی و هوس غالب؛
- باز هم همان انحرافی که از آن میترسیدیم، ممکن است پیش بیاید.

✚ بنابراین در همه‌ی حالات:

- انسان باید این گمان را داشته باشد که ممکن است لغزش پیدا کند.
- هیچ‌کس خودش را از این خطر دور نداند.

✚ یک نمونه‌ی این قضیه «بَلْعَمِ بَاعُورًا» است؛ «و ائیل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا» تا آخر.

نکته‌ی دوم این که ماها اگر بخواهیم در این جایگاهی که هستیم، از احتمال خطای خودمان کم کنیم، باید از سخن درشت خیرخواهان نرنجیم؛ یکی از راههای سلامت این است.

○ البته بدخواهانی هم هستند که:

- سخن درشت و نرم و همه نوع سخنی دارند
- و از شایعه‌پراکنی و جنگ روانی و دروغ بستن به این و آن و اهمه‌یی ندارند و انسان ممکن است در دلش از آنها برنجد؛
- اما کسی که میدانید قصد عناد و دشمنی ندارد، ولو با لحن درشتی هم حرف میزند، از او نباید واقعاً برنجید.
- به سخن نرم و دلنشین چابلوسان هم دل نسپرد.

اگر ما این را رعایت کنیم، به نظر من خیلی به سود ماست.

نکته‌ی سوم این که:

- ✚ این حرفها خطاب به مالک اشتر بزرگوار است
- ✚ و میبینید که حرفهای درشت و تلخی هم در آن وجود دارد.
- ✚ حضرت نصیحت‌های خیلی تلخی میکنند که اگر کسی این‌طور ما را نصیحت کند، یکذره به ما برمیخورد.

مالک اشتر کسی است که حضرت در فرمان دیگری او را این‌طور معرفی میکنند:

- ✚ «فانه ممن لا یخاف وهنه»؛ کسی است که گمان سستی او نمیرود.
- ✚ «و لا سقطنه»؛ کوتاهی در کارها به او گمان برده نمیشود.
- ✚ «ولا بطؤه عما الاسراع الیه احزم»؛ کندی او در کارهایی که شتاب مطلوب است، مطلقاً گمان کسی را برنمیانگیزد.
- ✚ «و لا اسراعه الی ما البطء عنه اتمل»؛ عجله و شتابزدگی او هم نسبت به کارهایی که آرامش و تأنی در آن مطلوب است، گمان کسی را برنمیانگیزد.

یعنی انسانی است که:

- هم مراقب خود است
- و هم حکیم و داناست؛ یعنی:
- نه در جایی که باید شتابزدگی نکند، شتابزدگی میکند
- نه آن جاهایی که باید با سرعت حرکت کند، کوتاهی میکند.

حضرت در فرمان خود به دو امیر از امرای جیش در صفین، مالک اشتر را این‌گونه معرفی میکنند.

و اما آنچه ما از کلمات حضرت در این نامه انتخاب کردیم، چند جمله است:

یک جمله این است که حضرت میفرمایند «و لا تقولن انی مؤمر آمر فاطاع»؛ این طور نباشد که تو بگویی چون در این کار به من مسؤلیت سپرده شد، من باید دستور بدهم و دیگران از من اطاعت کنند. «لا تقولن» یعنی با تأکید و مبالغه میگوید **مبادا چنین فکری بکنی و چنین حرفی بزنی**. این روحیه که من این جا چون مسؤلیتی دارم، باید بگویم و دیگران بیچون و چرا حرف من را گوش کنند،

- «ادغال فی القلب» است؛ دل تو را فاسد میکند.
- «و منهکة للدين». منهنکه، یعنی ضعیف کننده روح دین، دینداری و ایمان انسان.
- «و تقرب من الغير» این حالت، تغییرات ناخواسته را نزدیک میکند.
- **اعجاب به نفس و غرور و این که در مسؤلیتی که من هستم، کسی نباید روی حرف من حرف بزند، از آن چیزهایی است که تغییر را نزدیک**

میکند؛

- **تغییراتی** که برای انسان نامطلوب است؛
- **تغییرات زمانه** که آدم نمیخواهد پیش بیاید؛
- **یعنی ملک و دولت و اقتدار و توانایی و فرصتهای خدمت را از انسان میگیرد.**

یک جمله دیگر این است که میفرماید: «انصف الله و انصف الناس من نفسک و من خاصة اهلک و من لک فیه هوی من رعیتک». معنای «انصف الناس من نفسک» در عربی این است که **داد مردم را از خودت بگیر.**

«انصف من نفسک» یعنی:

- **داد کسی را از خودت بگیر؛**
- خودت را در مقابل او محکوم کن؛
- از خود به نفع دیگران بازخواست کن.

حضرت در این جا میگوید: «انصف الله من نفسک»؛

- داد خدا را از خود بگیر.
- معنای این جمله این است که:
- در مقابل خدا کاملاً احساس مسؤلیت بکن
- و خودت را در قبال تکلیف الهی محکوم کن.
- این طور نباشد که خیال کنی آنچه را که بر عهدهات بوده، به تمام و کمال انجام داده‌ای؛
- نه، همیشه خودت را بدهکار و مدیون بدان. این در مورد خدا.

آن وقت «انصف الناس من نفسک»؛

- **داد مردم را هم از خودت بستان؛**
- یعنی همیشه در قضاوتهای خودت:
- **مردم را حاکم و طلبکار و محق بدان**
- **و خودت را بدهکار.**

البته این معنایش این نیست که در موردی هم که ظلم بخصوصی به تو دارد میشود، باز بگویی حق با من نیست؛ نه، این نگاه عمومی است.

مردم :

- **مطالبات** دارند، حرف میزنند،
- **صدایشان** بلند میشود
- گاهی سر آدم **داد میکنند**؛ فرض بفرمایید در اداره‌ی **جمعی مراجعه میکنند و حرفی میزنند**؛
 - **اولین فکری که به ذهن میرسد**، این نباشد که: **اینها را تحریک کرده‌اند تا بیایند علیه من** – که هیچ تقصیری ندارم – جنجال کنند؛
 - نه، **اولین فکر این باشد که اینها مطالبه‌ی بحقی دارند**؛ من مسؤولم بینم اینها چه میگویند.

بنابراین :

- هم **داد مردم را از خود بستان**،
- هم «**من خاصه اهلک**»؛ از کسان نزدیک خودت؛ فرزند، برادر و قوم و خویش.
- «**و من لک فیه هوی من رعیتک**»؛ اگر در بین مردم **قشر و جماعتی هستند که مورد حمایت خاص تو هستند**، از آنها هم داد مردم را بگیر.

شما به عنوان یک حاکم، یک رئیس یا یک وزیر، وقتی طرفدار قشری هستید:

- قهراً **به آن قشر** امکاناتی تعلق میگیرد
- و **آن قشر** تمکنی پیدا میکند **که همین امکان تناول آنها بر حقوق مردم را به وجود میآورد؛ پس حواستان باشد.**

یک جمله‌ی دیگر در این فرمان بسیار مهم این است که «و لیکن احب الامور الیک اوسطها فیالحق و اعمها فیالعدل و اجمعها لرضی الرعیة».

فهرست کارهایی که انسان باید انجام دهد :

- یک چیز طولانی است
- و به همه‌ی اینها هم نمیرسد.
- **حضرت میفرماید:** محبوب‌ترین کاری که میخواهی انتخاب کنی،
 - **اولاً «اوسطها فی الحق»** یعنی وسطتر باشد. وسط، یعنی میانه‌ی افراط و تفریط؛ نه در آن افراط وجود داشته باشد، نه تفریط. حق هم درست همین است؛ هیچ‌گاه نه در جهت افراط است، نه در جهت تفریط. «اوسطها فیالحق» یعنی **به‌طور کامل در آن رعایت حق بشود؛** یعنی دقیقاً در حد وسط بین افراط و تفریط باشد.
 - **ثانیاً «و اعمها فی العدل»** باشد؛ **عدالتی که از آن ناشی میشود، سطح وسیع‌تری از مردم را فرا بگیرد.**

گاهی ممکن است **کاری عادلانه باشد**؛ اما کسانی که از این عدل سود میبرند، **جماعت محدودی باشند.**

ممکن است **کاری ظلم هم نباشد**، **کار عادلانه و درستی هم باشد**؛ اما **دایره‌ی این کار، محدود باشد.**

یک وقت نه،

- انسان **دایره‌ی وسیعی از کار** را مورد اهتمام خودش قرار میدهد
- و **جماعت کثیری** از آن استفاده میکنند.

حضرت میفرماید این کار پیش تو محبوب‌تر باشد. محبوب‌تر بودن هم طبعاً معنایش این است که اگر امر دایره‌ی این کار و یک کار دیگر، این را انتخاب کنی؛ یعنی **همان اولویت‌ها و تقدم‌هایی که ما همیشه میگوییم رعایت کنید. این، یکی از ملاکهای اولویت‌هاست.**

ثانیاً «و اجمعها لرضی الرعیة»؛ دیگر این که کاری که انتخاب میکنی، **رضایت مردم را با خودش داشته باشد.** «رعیت» به مردم اطلاق میشود؛ یعنی کسی که **مراعات او لازم است.** رعیت چیز بدی نیست. بعضیها خیال میکنند رعیت فحش است! رعیت یعنی کسی که **مراعاتش لازم است؛ یعنی توده‌ی مردم و عامه‌ی مردم.**

اصطلاح «ناس» و «رعیت» غالباً به **قشر سواد مردم** گفته میشود، نه **گروههای خاص.**

تکیه‌ی امیرالمؤمنین و پیغمبر و قرآن هم **روی همین مجموعه‌های عمومی مردم** است؛

همینی که ما **عوام مردم** میگوییم؛ یعنی **رعیت و توده‌ی مردم و سواد مردم؛** همین چیزی که:

- **خواص خاص خرج کن امروز** با طرح آن در مسائل سیاسی و اجتماعی مخالفند
- و اسمش **توده‌گرایی و پوپولیسم** است.

این که جماعت و حزب و گروه و دسته‌ی خاصی را انتخاب کنید و اینها بشوند محور تصمیم‌گیری و محور کار و طبعاً محور خیرات، خیلی خوش خیالی است؛ این که آدم خیال کند جماعت خاصی محور تصمیم‌گیر یاند، کارها را آنها میکنند، انتصاب‌ها را آنها میکنند؛ اما وقتی نوبت تقسیم غنایم میشود، خودشان را زاهدانه کنار میکشند و میگویند نخیر، بروید بدهید به مردم، دیدیم و تجربه کردیم که این طوری نیست؛ منطقی هم این گونه نیست.

لذاست که **در منطق علوی؛**

- نگاه و توجه به **عامه‌ی مردم** است.
- **گروههای خاص و قشرهای خاص و جماعتیایی** که:
 - اسم خاص و عنوان خاصی پیدا میکنند
 - و برای خودشان تشخیص خاصی به‌دست می‌آورند، مورد اعتبار نیستند؛

نه این که باید به اینها ظلم شود؛ نه،

- اینها هم مثل بقیه‌ی مردم **تشخصی ندارند؛**
- از نظر اسلام تعیینی ندارند؛ لذا میگوید: «**و اجمعها لرضی الرعیة**»؛ باید **رضایت عامه‌ی مردم** جلب شود.

بعد حضرت استدلالی دارد که خیلی عجیب و جالب است. میفرماید: «**فان سخط العامة یجحف برضی الخاصة**»؛ ملاک و مناط و معیار و میزان کار، **رضایت و عدم رضایت عامه‌ی مردم** است.

چرا؟

چون **اگر عامه‌ی مردم نارضایی داشته باشند،** رضایت و خشنودی گروههای خاص از تو بکلی پامال میشود و از بین میرود.

ای بسا **جماعتی** به اسم **روشنفکر و نخبگان سیاسی،** طرفدار حکومت و حاکمی هستند، اما عامه‌ی مردم ناراضیاند؛ **این نارضایی عمومی مردم،** خشنودی و رضایت آن جماعت ویژه را **لگدمال میکند و از بین می‌برد؛** کم‌این که دیدیم همین کار را کردند.

عکس این هم صادق است؛ «**و ان سخط الخاصة یغتنفر مع رضی العامة**»؛ اما اگر مردم را راضی کردی و **رضایت عمومی را به دست آوردی؛**

- **سَخَط و ناخشنودی گروههای خاص** قابل بخشش است؛

• یعنی خیلی اهمیتی ندارد و خیلی تأثیری نمیگذارد؛

بنابراین بروید سراغ **راضی کردن عموم مردم**.

آن وقت حضرت نگاه حکیمانه‌یی دارد. ما هم در همین مدت‌هایی که دستمان توی کار بوده، این را واقعاً دیدیم، **لمس کردیم**. «و لیس احد من الرعیة اقل علی الوالی مؤونة فی الرخاء، و اقل معونة له فی البلاء، و اگره للانصاف، و اسأل بالاحفاف، و اقل شکوا عند الاعطاء، و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبیرا عند ملمات الدهر من اهل الخاصة»؛

گروه‌های خاص در همه‌جا مایه‌ی اذیتند؛

- **اولاً** در وقت رخاء و آسایش و فراوانی، **مؤونه‌شان بر والی از همه بیشتر است**؛ توقعاتشان زیاد است؛ فلان چیز را به ما بدهید، فلان امکان را به ما بدهید. هنگام آسایش و راحتی کشور و دولت، که امنیت است و جنگی نیست و مشکلی نیست، بیشترین هزینه را بر حکومت غالباً همین گروه‌های خاص دارند. ما روی ضعف خودمان میگوییم **غالباً**، اما حضرت نه، **به‌طور مطلق حکم کلی صادر میکنند**؛
- «و اقل معونة له فی البلاء»؛ **در سختیها کمترین مقدار کمک را اینها میکنند**. مثلاً اگر **جنگی** پیش می‌آید، **ناامنیی** پیش می‌آید، **دشمنی** حمله میکنند،

▪ از این گروه‌های خاص **هیچ خبری نیست**؛

▪ **کمتر** در میدان هستند.

- «و اگره للانصاف»؛ **از همه نسبت به انصاف، ناخشنودتر و کاره‌ترند**؛ از انصاف و عدل و مساوات، بیشتر از همه، اینها بدشان می‌آید.

• «و اسأل بالاحفاف»؛ **از همه مصرتر در درخواست، اینها**ند.

▪ البته **مردم معمولی** هم نامه مینویسند و چیزی را در خواست میکنند؛ یگوقت انسان امکان دارد، اجابت میکنند؛ یک وقت هم اجابت نمیکند؛ دیگر دفعه‌ی دوم و سومی ندارد.

▪ اما **گروه‌های خاص** – اینهایی که جزو **ویژه‌خواران سیاسی و اقتصادیاند** – اگر چیزی میخواهند،

▪ **مثل کنه میچسبند**. الحاف، یعنی الحاح و اصرار.

▪ **ول نمیکند تا بالاخره یک چیزی بکنند** و بیرند.

- «و اقل شکرا عنه الاعطاء»؛ **وقتی به آنها چیزی میدهی، کمترین سپاس را میگزاردند**؛ کانه حقی بوده و باید به آنها میرسیده؛ هیچ شکرگزاری ندارند.

▪ **مردم عادی و معمولی** نه؛ اگر در فلان گوشه‌ی محروم مملکت، شما **مدرسه‌ی کوچکی** میسازید،

▪ دعا میکنند، محبت میکنند،

▪ شکرگزاری میکنند.

▪ **در مقابل**، اگر بهترین امکانات را هم به **آن افراد** بدهید، کم‌سپاس‌ترین هستند.

- «و ابطأ عذراً عند المنع»؛ وقتی انسان چیزی به آنها نمیدهد، اگر عذری هم داشته باشد، **اینها عذر را قبول نمیکند**.

• «و اضعف صبیراً عند ملمات الدهر»؛

• وقتی مشکلات **زمانه** پیش می‌آید، **اینها از همه کم صبرترند**.

• اگر **بلای طبیعی** یا **بلای اجتماعی** پیش بیاید،

▪ از همه **کم صبرتر و نق‌زن‌تر** اینها

▪ **بی‌صبوری** نشان میدهند

▪ و **هی یا به زمین میکوبند**.

«و انما عماد الدین و جماع المسلمین و العدة للاعداء العامة من الامة»؛ پایه‌ی دین، توده‌ی مردمند. این جمله را امیرالمؤمنین دارد میگوید. این اگر یو پولیسم

هم هست، **یو پولیسم علوی است**؛ مورد احترام و تقدیس ماست. «و العدة للاعداء»؛ در مقابل دشمن، **عده و امکان و استعداد** عبارتند از **همین عامه**.

«**فلیکن صفوک لهم و میلک معهم**»؛ میل و گرایش عمومی ات به طرف عامه باشد.

البته این که گفتیم «**اوسطها فی الحق**»، من این نکته را هم تذکر بدهم. **پیدا کردن حد وسط** با توجه به پیچیدگیهای مسائل اقتصادی و اجتماعی امروز کار ظریفی است. هنر شما به عنوان وزیر و مدیر این است که: **توانید با ظرافت این کار را انجام دهید، که:**

- هم آنچه را که «**اعم للعدل**» و «**اشمل للرضا العامة**» و «**اوسط الی الحق**» است، تأمین شود؛
- هم با **محاسبات صحیحی** که امروز با توجه به پیچیدگی مناسبات اجتماعی و اقتصادی بر انسان تحمیل میشود، منافاتی پیدا نکند.

این ظرافت را حتماً رعایت کنید.

البته نامه‌ی حضرت خیلی مفصل است؛ لابد آن را دیده‌اید؛ سالهاست که مرتب به زبان ماها و شماها تکرار میشود.

یک جمله‌ی دیگر از این نامه‌ی مبارک این است: «**ثم انظر فی امور عمالک**»؛ کارها و امور **کارگزاران خودت** را مورد توجه قرار بده.

اول، انتخاب کارگزاران است؛ «فاستعملهم اختیاراً»؛ با آزمایش آنها را انتخاب کن؛ یعنی نگاه کن بین چه کسی شایسته‌تر است. همین **شایسته‌سالاری** که امروز بر زبان ماها تکرار میشود، به معنای واقعی کلمه باید مورد توجه باشد.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هم در این جا به آن سفارش میکنند. «**و لا تولهم محاباة و اثره**»؛

- نه از روی دوستی و رفاقت کسی را انتخاب کن، که ملاکها را در او رعایت نکنی – فقط **چون رفیق ماست**، انتخابش میکنیم –
- نه از روی **استبداد و خودکامگی**؛ **انسان بگوید** میخوام این فرد باشد؛ :

- بدون این که **ملاک و معیاری** را رعایت کند
- یا با **اهل فکر و نظر** مشورت کند.

بعد خصوصیات این افراد را ذکر میکنند:

- اهل **تجربه** باشند،
- اهل **حیا** باشند و ...؛

بعد میرسد به این جا که «ثم اسبغ علیهم الارزاق»؛ وقتی کارگزار خوبی را انتخاب کردی، **زندگی اش را تأمین کن.**

- من همیشه به مدیران میگویم،
- در گذشته هم گفته‌ام،
- الان هم به آقای دکتر احمدی نژاد و به شماها میگویم؛
- دائم مأموران و منتخبان خودتان را **زیر نظر داشته باشید؛**
- دائم **نگاه کنید** و از اینها **غافل نشوید.**

دیده‌اید که نگهبان‌ها در شب:

- **نورافکن‌هایی** را دائم میچرخانند
- و **گوشه‌ها را نگاه میکنند؛** شما هم همین‌طور باید به‌طور دائم امور را زیر نظر داشته باشید و نگاه کنید؛

بنابراین از کار کارگزارانتان غفلت نکنید.

«ثم تفقد اعمالهم»؛ یعنی :

- از **کارهای اینها** جستجو کن،
- **بین کار** انجام میدهند یا نه؛
- **درست** انجام میدهند یا نه؛
- آیا **تخلفی** در کارهایشان وجود دارد یا خیر.

«و ابعت العيون من اهل الصدق و الوفاء عليهم»؛ کسانی را که چشم و گوش تو هستند، بگمار تا **کارهای اینها را نگاه کنند**. «فأن تعاهدك في السر لأمورهم حدوداً لهم على استعمال الامانة و الرفق بالرعية»؛ این موجب میشود که اینها بتوانند **امانت را بیشتر حفظ کنند**.

بعد میفرمایند: «فان احد منهم بسط يده الى خيانة اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك»؛ اگر ثابت شد که کسی خیانت کرده – نه این که تا گزارشی رسید، فوراً به آن ترتیب اثر بدهید؛ نه، همه متفق باشند؛ یعنی معلوم باشد و گزارش‌های متواتر و مسلمی برسد که این شخص خیانت کرده – آن وقت «اكتفيت بذلك شاهداً فبسطت عليه العقوبة في بدنه و اخذته بما اصاب من عمله»؛ دیگر باید مجازات شود. البته مجازات انواع و اقسامی دارد، شکل‌های گوناگونی دارد، اقتضانات گوناگونی دارد؛ هر طور که اقتضای مجازات است، عمل شود.

چون نامه مفصل است، مجبوریم انتخاب کنیم. آن جاهایی که به نظر ما لازم‌تر است، آنها را انتخاب کرده‌ام.

میفرماید «و اياك و الاعجاب بنفسك و الثقة بما يعجبك منها»؛ **بر حذر باش از این که خودشگفتی به سراغ تو بیاید**. اعجاب به نفس، یعنی **خودشگفتی**؛ این که **انسان از خودش خوشی بیاید**. حضرت میگویند مواظب باش در این دام نیفتی.

انسان گاهی در خودش امتیازاتی مشاهده میکند –

- فهم خوبی دارد،
- قدرت بدنی خوبی دارد،
- قدرت ذهنی خوبی دارد،
- اطلاعات وسیعی دارد،
- بیان ویژه‌ی دارد،
- صدای خوشی دارد، جمالی دارد

– به مجرد این که دیدید نسبت به خودتان حالت **خودشگفتگی** وجود دارد – **که معنایش این است که با دیدن این امتیازات، عیوب را در کنارش نمیبینید** –

- بدانید که **این خطر است**؛
- این همان چیزی است که میفرمایند **بر حذر باش**.

ممکن است شما بگویید

- من این امتیاز را در خودم میبینم، **حالا چه کار کنم؟**
- بالاخره من مثلاً در میان این همه جمعیت شاگرد اول فلان دوره‌ی تحصیلی شده‌ام یا در فلان کار اساسی امتیاز برجسته‌ی به دست آورده‌ام؛ چه کار کنم؟
- **این امتیاز را نبینم؟**

▪ نه، این امتیاز را ببینید؛

▪ اما آن نقض‌ها و عیبا و کمبودها و نقاط بسیار منفی هم که در خودتان هست، در کنارش ببینید.

آنچه انسان را شیفته‌ی خودش میکند، **جمع‌بندی انسان است.**

- ما نقاط خوب خود را میبینیم،
- اما نقاط نفرت‌انگیز و بد و زشت را مشاهده نمیکنیم؛

لذا جمع‌بندی ما میشود **جمع‌بندی انسانی که شیفته‌ی خودش هست؛ این اشکال دارد.**

بنابراین ما باید **ضعفها** را هم در کنار **نقاط قوت** ببینیم.

«و ایاک و الاعجاب بنفسک و الثقة بما یعجبک منها»؛ به آن چیزی که در وجود تو هست و تو را **شیفته‌ی** خودت میکند، **اعتماد نکن**؛ یعنی **حتماً باور نکن** که این نقطه‌ی امتیاز در تو وجود دارد.

- گاهی انسان **خیال میکند نقطه‌ی برجسته‌ی در او وجود دارد**؛ در صورتی که تصور و توهم است؛ چون **خودش را با آدم سطح پایینی مقایسه کرده**، و به خودش نمره داده؛
- **در حالی که** اگر با افراد دیگری مقایسه میشد، **اصلاً نمره‌ی خوبی نمیگرفت.**

بنابراین **خیلی هم اطمینان نکن** به آنچه در خود میبینی.

«و حب الاطراء»؛ از علاقه‌ی به ستایش شدن از طرف دیگران بر حذر باش. «فأن ذلک من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین»؛ این که انسان دوست داشته باشد او را ستایش کنند، **از بهترین فرصتهای شیطان است** که از آن بهره می‌برد؛ می‌آید احسان محسنین را از بین می‌برد؛ یعنی آن نیکوکارها و زیباییها و آرایش‌های معنوی و روحی را از شما سلب میکند.

دنبال این، باز فقره‌ی مهم دیگری است که میفرمایند: «ایاک و المن علی رعیتک باحسانک»؛ سر مردم منت نگذارید و بگویید ما این کارها را برای شماها کرده‌ایم.

- **وظیفه بوده، انجام داده‌اید.**
- اگر انجام داده باشید، **وظیفه‌تان را انجام داده‌اید؛** منتی سر مردم نگذارید.

«و التزید فیما کان من فعلک»؛ کارهایی را که انجام داده‌اید، بزرگنمایی نکنید.

گاهی انسان کاری را انجام میدهد، بعد **در ستایش آن کار خیلی مبالغه میکند؛ چندین برابر آنچه حقیقت کار است.**

«و ان تعدّهم فتتبع موعدک بخلفک»؛ خلف وعده هم با مردم نکنید.

- آنچه به مردم وعده می‌دهید، **اصرار داشته باشید که آن را انجام دهید؛**
- یعنی **خودتان را گردنگیر آن وعده بدانید.**
- **این‌طور نباشد که** بگوییم **نشد که نشد؛** چه کار کنیم؛
- نه، **اصرار کنید.**

البته یک وقت انسان **به اضطراب بر خورد میکند**، آن بحث دیگری است؛

اما تا آن جایی که توان و قدرت در شما هست، **تلاش کنید وعده‌ی را که به مردم دادید، عمل کنید و منت هم نگذارید.**

«فان المن يبطل الاحسان و التزید یذهب بنور الحق»؛

- **منت**، احسان را باطل میکند
- و **بزرگنمایی نور حق** را از بین می‌برد.

«و الخلف یوجب المقت عند الله و الناس»؛ خلف وعده موجب میشود انسان؛

- هم از **چشم مردم** بیفتند
- و هم از **نظر خدای متعال**.

«و ایاک و العجله بالامور قبل اوانها»؛ در کارها **پیش از موعد عجله** نکنید و **شتابزدگی** به خرج ندهید.

امیرالمؤمنین در خطبه‌ی دیگری، عجله کردن و پیش از موعد کار را انجام دادن، تشبیه میکنند به چیدن میوه قبل از رسیدن خودش.

میفرمایند کسی که میوه را قبل از اوان چیدنش میچیند، مثل کسی است که:

- برای دیگران زراعت کرده؛
- یعنی خودش هیچ سودی نمی‌برد.

شما اگر در زمینی که مال دیگری است، نخمی بپاشید، سودش را او می‌برد؛ شما هیچ سودی نمی‌برید.

بذری که داخل ملک خودتان می‌کارید و نهالی که آن‌جا مینشانید و زحمتش را میکشید، اگر میوه هم داد، لیکن میوه را قبل از آن که برسد و قابل استفاده

بشود، چیدید؛ در واقع همه‌ی زحمات خودتان را به هدر داده‌اید.

عجله و قبل از اوان به کاری دست زدن را حضرت در آن بیان مطرح میکنند.

این‌جا هم که میفرمایند

- عجله نکن،
- «او التَّسْقُطُ فیها عند امکائها»؛ تسقط هم نکن.

تسقط، یعنی اهمال و کوتاهی کردن و کار را به تعویق انداختن.

پس عجله و اهمال کاری هم ممنوع.

« او اللجاجة فیها اذا تنگرت »؛

وقتی معلوم شد کار غلط است، روی آن پافشاری و لجاجت نکن؛ مثلاً ما ایده‌بی را مطرح کردیم و استدلال کردیم و دنبالش هم رفتیم و زحمت هم کشیدیم،

اما کسانی مخالفت کردند و ما هم گفتیم نه و پیش رفتیم؛ حالا رسیدیم به جایی که دیگر واضح شد غلط است؛

این‌جا حرفتان را پس بگیرید؛ هیچ اشکالی ندارد.

پس لجاجت به خرج ندهید؛

اگر «اذا تنگرت»؛ وقتی منکر بودن آن واضح شد.

«او الوهن عنها اذا استوضحت»؛ آن جایی که معلوم شد لازم است این کار انجام بگیرد، انسان نباید کوتاهی کند.

یک جمله هم راجع به این شبها و روزها عرض کنیم.

من میخواهم به شما برادران و خواهران عرض کنم، این که میگویند:

- ماه رمضان، ماه ضیافت الهی است
- و سفره‌ی ضیافت الهی یهن است،

محتویات این سفره چه چیزهایی است؟

محتویات این سفره که من و شما باید از آن استفاده کنیم،

- یکی اش روزه است؛
- یکی اش فضیلت قرآن است –

قرآن را گذاشتند در این سفره‌ی با فضیلت زیاد، بیش از ایام دیگر؛

و به ما گفتند که تلاوت قرآن کنید –

- یکیش همین دعا‌هایی است که میخوانیم؛ «یا علی و یا عظیم»، دعای افتتاح، دعای ابو حمزه؛

اینها همان مأنده‌هایی است که سر این سفره گذاشته شده.

بعضی هستند که وقتی از کنار سفره رد میشوند، این قدر حواسشان پرت است و متوجهی جاهای دیگرند که اصلاً سفره را نمیبینند.

داریم کسانی را که:

- اصلاً سفره‌ی ماه رمضان را نمیبینند؛
- یادشان نیست که ماه رمضانی آمد و رفت.

بعضی هستند که سفره را میبینند، اما به خاطر همان سر گرمیها و اشتغال،:

- وقت ندارند سر این سفره بنشینند؛
- میخواهند سراغ یک سر گرمی بروند؛
- کار دیگری دارند – دنبال دکان، دنبال کار، دنبال دنیا، دنبال شهوات –
- مجال این که سر این سفره بنشینند و از آن بهره ببرند، ندارند.

بعضی دیگر هم هستند که نه،:

سر سفره مینشینند،

سفره را میبینند،

قدرش را هم میدانند؛

لیکن آدمهای خیلی قانعی اند؛

- به کم قناعت میکنند؛
- لقمه‌پی بر میدارند و میروند؛

- نمیشینند پای سفره،
- خودشان را بهره‌مند و سیراب کنند
- و از آنچه در سفره هست، خود را محفوظ کنند؛
- لقمه‌ی مختصری بر میدارند و میروند.

بعضی هستند که :

- احساس بیمیلی میکنند؛
- یعنی اشتهایشان تحریک نمیشود؛ به خاطر این که:
 - غذای پوچ بیهوده‌یی را خورده‌اند
 - و پای سفره‌ی ضیافتی که رنگین و جذاب و مقوی است، اصلاً اشتها ندارند.

بعضی هم هستند که:

- نه، در حد اشتها – که اشتهایشان هم زیاد است – از این سفره استفاده میکنند
- و واقعاً سیر نمیشوند؛ چون مأئده، مأئده‌ی معنوی است.

تمتع به این مأئده، فضیلت است؛ چون:

- فتوح و انفتاح و تعالی روح انسانی است،
- هر چه انسان از این مأئده بیشتر استفاده کند،
- روح انسان تعالی بیشتری پیدا میکند
- و به هدف خلقت نزدیکتر میشود.

این، غیر از مواند جسمانی است.

مأئده‌ی جسمانی برای رفع نیازی است که بشود انسان بدن را راه ببرد.

زیاده‌روی در آن، :

- یک اشتباه و خطاست؛
- یک غلط است.

در مأئده‌ی روحی و معنوی این‌طور نیست؛ چون اصلاً خلقت ما برای تعالی معنوی و تعالی روحی است.

مأئده‌ی روحی چیزی است که این تعالی را برای ما امکان‌پذیر، تسهیل و محقق میکند.

بنابراین هر چه بیشتر بتوانیم استفاده کنیم، باید بکنیم.

بندگان مؤمن و مخلصی که ما اسمهای اینها را شنیده‌ایم، حتی وقتی کارهای اینها را برای ما نقل میکنند، :

برای ما درست مفهوم نیست؛

اما واقعاً شگفت‌آور است.

دو سه ساعت به اذان صبح بیدار شوند و شبهای ماه رمضان اشک بریزند.

نقل میکنند **مرحوم آمیرزا جواد آقای ملکی** وقتی:

- **بیدار** میشد،
- **سر حوض** آب مینشست تا **وضو** بگیرد،
- به **آب** نگاه میکرد، **دعا** میخواند و **گریه** میکرد و **تضرع** میکرد؛
- **آب** برمی داشت روی صورتش میریخت، **گریه** و **تضرع** میکرد؛
- به **آسمان** نگاه میکرد، **دعا** میخواند، **گریه** و **تضرع** میکرد؛
- **تا وقتی که بیاید سر سجاده بایستد و آن نماز شب و آن تهجد پرفیض و برحال و برطراوت** را با عشق و شور انجام بدهد.

مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی هم همین طور بود.

از ماه رمضان، **روزه اش**، توجهش، **تذکرش**، نمازش، حکایتهایی نقل میکنند.

این چیزها :

- برای ما واقعاً درست مفهوم نیست؛
- منتها **خط روشنی** را به ما نشان میدهد

و ما باید حداکثر استفاده را بکنیم.

دوستان سعی کنند:

- در **همه** اوقات –
- بخصوص در **ماه رمضان** –
 - **تلاوت قرآن** را از یاد نبرند.
 - **قرآن** نباید از زندگیتان حذف شود.
 - **تلاوت قرآن** را حتماً داشته باشید؛ هر چه ممکن است.
 - **تلاوت قرآن** هم با **تأمل و تدبر** اثر میبخشد.

تلاوت عجله‌یی که :

- همین طور انسان **بخواند و برود**
- و معانی را هم **نفهمد**
- یا **درست نفهمد**، :
 - **مطلوب از تلاوت قرآن نیست؛**
 - نه این که **بی فایده** باشد –
 - بالاخره انسان **همین که توجه دارد** این کلام خداست:
- **نفس این، یک تعلق و یک رشته‌ی ارتباطی است**
- و خود همین هم مغتنم است
- و نباید کسی را از این طور قرآن خواندن منع کرد

لیکن **تلاوت قرآنی** که **مطلوب و مرغوب** و **مأمور به** است، نیست.

- انسان با تدبر بخواند
- و کلمات الهی را بفهمد، که به نظر ما میشود فهمید.

اگر انسان:

- لغت عربی را بلد باشد
- و آنچه را هم که بلد نیست،
- به ترجمه مراجعه کند
- و در همان تدبر کند؛ دو بار، سه بار، پنج بار که بخواند، انسان فهم و انشراح ذهنی نسبت به مضمون آیه پیدا میکند که:
- با بیان دیگری حاصل نمیشود؛
- بیشتر با تدبر حاصل میشود؛ این را تجربه کنید.

لذا انسان:

- بار اول وقتی مثلاً ده آیهی مرتبط به هم را میخواند، یک احساس و یک انتباه دارد؛
 - بار دوم، پنجم، دهم که همین را با توجه میخواند، انتباه دیگری دارد؛ یعنی انسان انشراح ذهن پیدا میکند.
- هرچه انسان بیشتر انس و غور پیدا کند، بیشتر میفهمد؛ و ما به این احتیاج داریم.

عزیزان من! کسانی که پایشان لغزید، خیلی از مواردش را که ما دیدیم،

- ناشی بود از عدم تعمق در امر دین و معارف اسلامی؛
- شعائری بود،
- شعارهایی بود،
- احساساتی بود،
- بر زبانشان بود،
- اما در دلشان عمق نداشت.

لذا در گذشته ما کسانی را دیدیم که:

- آدمهای خیلی تند و داغ و بُرشوری هم بودند،
- بعد صدوهشتاد درجه وضع اینها عوض شد.

سالهای اول انقلاب کسانی بودند – من با خصوصیات، آدمهایش را میشناسم؛ یعنی کلیات نیست –:

- که افرادی مثل شهید بهشتی را راحت و صریح از نظر انقلابی بودن و فهم درستش از انقلاب و از راه امام، نفی میکردند.
- بعد از گذشت مدتی، مشی اینها آنچنان شد که مبانی انقلاب و نظام را انکار کردند!
- بعضی از آنها که آدمهای با انصافتری بودند، صریحاً،
- و بعضیشان ملتویاً و مزوراً انکار کردند.
- آدمهای بیانصافترشان اینها هستند، که به یک معانیی هم تظاهر میکنند؛ اما باطنشان این طور نیست.

این به خاطر این بود که اینها عمق نداشتند.

- البته این یکی از عوامل است؛
- یک عامل هم شهوات و دنیاطلبی و امثال اینهاست که کسانی را هم که عمق دارند، منحرف میکند.

بسیار کسانی بودند که عمق نداشتند.

یکی از راههایی که این عمق را:

- در اعتقادات انسان،
- در مبانی فکری انسان،
- در روح انسان،
- در ایمان انسان ایجاد میکند، انسی با قرآن است.

بنابراین در زندگی حتماً قرآن با تدبیر را:

- در نظر داشته باشید
- و نگذارید حذف شود.

یکی هم این دعاهاست.

در دعاها معتبر خیلی معارف وجود دارد که انسان اینها را:

- در هیچ جا پیدا نمیکند؛
- جز در خود همین دعاها.

از جملهی این دعاها، دعاهاى صحیفه‌ی سجادیه است.

در منابع معرفتی ما چیزهایی وجود دارد که جز:

- در صحیفه‌ی سجادیه
- یا در دعاهاى مأثور از ائمه (علیهم‌السلام) انسان اصلاً نمیتواند اینها را پیدا کند.

این معارف با زبان دعا بیان شده.

نه این که خواستند کتمان کنند؛

طبیعت آن معرفت، طبیعتی است که:

- با این زبان میتواند بیان شود؛
- با زبان دیگری نمیتواند بیان شود؛

بعضی از مفاهیم جز با زبان دعا و تضرع و گفتگو و نجوای با پروردگار عالم اصلاً قابل بیان نیست.

لذا ما در روایات و حتی در نهج البلاغه از این گونه معارف کمتر میبینیم؛ اما:

- در صحیفه‌ی سجادیه
- و در دعای کمیل

- و در مناجات شعبانیه
- و در دعای عرفه امام حسین
- و در دعای عرفه حضرت سجاد
- و در دعای ابو حمزه ی ثمالی از این گونه معارف، فراوان میبینیم.

از دعاها غفلت نکنید؛

به دعاها بپردازید.

دعا هم بکنید.

شما بارهای سنگینی بر دوش دارید؛ دشمنهای زیادی هم دارید؛ مخالفتان زیادی هم دارید؛

دولت اسلامی همیشه همین طور بوده.

از اول انقلاب:

- دولت‌های ما، بخصوص وقتی که تازه نفس‌اند –
- این دولت شعارهای صریح روشنی هم در دلبستگی به مبانی انقلاب دارد، دیگر بیشتر –

▪ مخالفتان دارند؛

▪ هم مخالفتان بیرونی،

▪ هم مخالفتان داخلی.

○ جوسازی میکنند، شایعه‌پراکنی میکنند،

○ منفی‌بافی میکنند، دروغ پخش میکنند،

○ احیاناً در صحنه‌ی عمل و در کارهای میدانی کارشکنی میکنند.

مقابله‌ی با این مخالفتها :

- یک مقدار عزم و تصمیم قاطع و جدّ در عمل و خسته نشدن و دنبال کار را گرفتن میخواهد؛
- یک مقدار هم توسل و توجه و تضرع و از خدا کمک خواستن لازم دارد.

اگر از خدای متعال استمداد و استعانت کنیم، روح خستگی ناپذیری را در ما به وجود خواهد آورد.

یکی از نعمتهای بزرگ خدا این است که:

▪ آدم خسته نشود

▪ و حوصله‌اش سر نرود.

در راههای طولانی گاهی:

▪ انسان قوه هم دارد؛ زانو و پاها اصلاً خسته نشده؛

▪ اما آدم از حرکت، خسته‌ی روحی میشود.

این خستگی روحی، انسان را از رسیدن به اهداف باز میدارد.

برای این‌که این خستگی روحی پیش نیاید – که از خستگی جسمی گاهی خطرش هم بیشتر است –:

- استمداد از پروردگار،
 - توکل به خدا
 - و امیدواری به کمک الهی لازم است؛
- این را از دست ندهید
 - و این را داشته باشید.

من و شما پیش خدای متعال عزیزتر نیستیم:

- از کسانی که قبل از ما بودند
- و از کسانی که بعد از ما خواهند آمد؛ مگر این که:
 - عملمان خوب باشد
 - و تقوایمان بیشتر از آنها باشد؛
 - این را توجه داشته باشید.

اگر:

- تقوای بیشتری به خرج دادیم،
- از خودمان بیشتر مراقبت کردیم،
- بهتر کار کردیم،
- بهتر به وظایفمان عمل کردیم،
- به قانون بیشتر احترام گذاشتیم
- و در جهت این اهداف، بیشتر پیش رفتیم، پیش خدای متعال عزیزتر خواهیم بود؛

اما بدون آن، نخیر.

باید:

- تلاشمان را در این جهت متمرکز کنیم.
- مواظب باشیم در دامهایی که دیگران افتادند، ما نیفتیم.

هر کس در آن دامها بیفتد، همان بلاها و همان عواقب برایش متصور است؛ لذا فرقی بین ما و آنها نیست.

پروردگارا! آنچه را گفتیم و شنیدیم،

- برای خودت
- و در راه خودت
- و مقبول و مرضی خودت قرار بده؛

آنها را در دل ما -

- در درجهی اول، دل خود من که گویندهی این حرفها بودم،
- بعد هم در دل دوستان عزیزی که حضور دارند - مؤثر و کارگر بفرما؛

ان شاء الله این روزها و این ساعات را:

- **مایه‌ی خیر و نفع** ما در قیامت قرار بده
- و **مایه‌ی حسرت ما** در قیامت قرار مده.

پروردگارا!

- **قلب مقدس و لیعصر** (ارواح‌ناده) را از ما راضی و خشنود کن؛
- روح مطهر امام بزرگوار را از ما راضی و خشنود کن؛
- ارواح مطهر شهدای عزیز و گرانقدر انقلاب اسلامی را از **ما** و **رفتار ما** و **عمل ما** راضی و خشنود بفرما.

والسّلام علیکم و رحمۀ اللّٰه و برکاته